



Validation of Implicit Narrations Relying on Textual Indicators

Seyed Mohammad Hossein Mirshah Velayati¹  ID | Ehsan Sorkhei²

1. Corresponding Author, Ph.D. Graduate in Comparative Hadith Sciences, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. Email: mostahfez257@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Quranic Studies, Research Institute of Hawzah and University, Qom, Iran. Email: e.sorkhei@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 16 May 2026

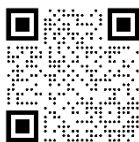
Revised: 04 June 2026

Accepted: 26 July 2026

Available online
02 August 2026

Keywords:

Implicit Narrations (Rīvayāt-e Moẓmar), Implicit Pronoun, Textual Indicators, Hadith Authenticity, Wasā'il al-Shī'a.



ABSTRACT

Implicit narrations (Rīvayāt-e Moẓmar) are reports in which the narrator, instead of explicitly mentioning the name of the Infallibles (pbut), uses the third-person pronoun. This issue poses a challenge to establishing the continuity of the chain of transmission and, consequently, the authenticity of the hadith. Imami jurists and hadith scholars have adopted various approaches to this problem, including absolute acceptance, absolute rejection, and a detailed distinction among different types of implicit narrations. However, a significant portion of existing research has focused primarily on biographical (Rijālī) and chain-based (Sanadī) discussions, while the capacity of intra-textual indicators in uncovering the referent of the implicit pronoun has been less systematically examined. This research aims to explain the role of textual evidence in verifying the issuance of implicit narrations from the Infallibles (pbut). To this end, it examines the jurisprudential implicit narrations found in the book Wasā'il al-Shī'a. Employing a descriptive-analytical method based on library data collection and adopting an inductive approach, the study extracts and analyzes cases that contain textual indicators. The findings indicate that a significant portion of implicit narrations contain evidence that substantially reduces the likelihood of the narration being attributed to someone other than an Infallible. This evidence can be categorized into three main areas: the use of exclusive expressions in the address, the posing of questions that would not typically be asked of a non-Infallible, and responses containing special themes such as the explanation of complex rulings, reports of the unseen, or references to the practice (Sunnah) of previous Infallibles. Based on the research results, although textual indicators alone are not always sufficient to prove the attribution of a narration, they can, along with other chain-based and historical evidence, play an effective role in achieving conventional certainty regarding the issuance of the narration from the Infallibles (pbut).

Cite this article: Mirshah Velayati, S., M., H.; Sorkhei, E. (2026). Validation of Implicit Narrations Relying on Textual Indicators. *Hadith Doctrines*, 9(19), 15-38. <https://doi.org/10.30513/hd.2026.8416.1384>



© The Author(s). Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.



اعتبارسنجی روایات مضمَر با تکیه بر قرائن متنی

سید محمدحسین میرشاه ولایتی^۱ | احسان سرخه‌ای^۲

۱. نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری علوم حدیث تطبیقی، دانشگاه المصطفی (ص)، قم، ایران. رایانامه:

mostahfez257@gmail.com

۲. استادیار، گروه قرآن پژوهی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران. رایانامه: e.sorkhei@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

روایات مضمَر از جمله گزارش‌هایی‌اند که در آن‌ها راوی، به جای تصریح نام معصوم^{علیه السلام}، از ضمیر غائب استفاده کرده است. این مسئله احراز اتصال سند و در نتیجه اعتبار حدیث را با چالش مواجه می‌سازد. فقیهان و محدثان امامیه برای حل این مشکل رویکردهای متفاوتی همچون پذیرش مطلق، رد مطلق و تفصیل میان مضمرات را برگزیده‌اند. با این حال، بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌های موجود بیشتر بر مباحث رجالی و سندی تمرکز داشته و ظرفیت قرائن درون‌متنی در کشف مرجع اضممار کمتر به صورت روشمند بررسی شده است. پژوهش حاضر با هدف تبیین نقش شواهد متنی در احراز صدور روایات مضمَر از معصومان^{علیهم السلام}، به بررسی مضمرات فقهی کتاب وسائل الشیعه پرداخته است. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه گردآوری کتابخانه‌ای داده‌ها انجام شده و با رویکردی استقرائی، نمونه‌های دارای قرائن متنی استخراج و تحلیل گردیده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بخش قابل‌توجهی از مضمرات، واجد شواهدی هستند که احتمال انتساب روایت به غیر معصوم را به‌طور چشمگیری کاهش می‌دهند. این شواهد را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد: کاربرد تعابیر اختصاصی در خطاب، طرح پرسش‌هایی که عرفاً از غیر معصوم پرسیده نمی‌شده، و پاسخ‌هایی مشتمل بر مضامین ویژه همچون تبیین احکام پیچیده، اخبار غیبی، یا استناد به سنت معصومان پیشین. بر اساس نتایج تحقیق، قرائن متنی هرچند به‌تنهایی همواره برای اثبات انتساب روایت کافی نیستند، در کنار سایر شواهد سندی و تاریخی می‌توانند در حصول وثوق عرفی به صدور روایت از معصوم^{علیه السلام} نقش مؤثری ایفا کنند.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۲/۲۶

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۵/۰۳/۱۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۵/۰۴

تاریخ انتشار بر خط:

۱۴۰۵/۰۵/۱۱

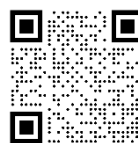
کلیدواژه‌ها:

روایات مضمَر،

اضمار، قرائن متنی،

اعتبار حدیث، وسائل

الشیعه.



استناد: میرشاه ولایتی، سید محمدحسین؛ سرخه‌ای، احسان. (۱۴۰۵). اعتبارسنجی روایات مضمَر با تکیه بر قرائن

متنی. آموزه‌های حدیثی، ۱۰(۱۹)، ۳۸-۱۵. <https://doi.org/10.30513/hd.2026.8416.1384>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین شروط اعتبار و قابلیت استناد روایات در دانش حدیث و فقه امامیه، احراز اتصال گزارش به معصوم علیه السلام است؛ از این رو، محدثان و اصولیان شیعه همواره در ارزیابی اخبار، افزون بر وثاقت راویان، به بررسی کیفیت انتساب روایت به معصوم علیه السلام توجه ویژه داشته‌اند. هرچند میان متقدمان و متأخران در تعریف «خبر صحیح» اختلافاتی وجود دارد، اصل ضرورت احراز صدور روایت از معصوم علیه السلام مورد اتفاق دانشوران امامیه است؛ زیرا بدون احراز این انتساب، امکان اعتماد به روایت و استناد فقهی و کلامی به آن فراهم نخواهد بود. عدم احراز اتصال روایت به معصوم علیه السلام در قالب‌های گوناگونی همچون ارسال، قطع، رفع و اضممار ظهور می‌یابد که «اضمار» یکی از مهم‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود.

در روایات مضممر، راوی به جای تصریح نام شخصی که روایت را از او دریافت کرده، از ضمیر غائب استفاده می‌کند؛ از این رو، مرجع ضمیر به صورت مستقیم روشن نیست و همین امر، احتمال انتساب روایت به غیر معصوم علیه السلام را پدید می‌آورد. روشن است که در چنین وضعیتی، صرف وجود روایت در منابع حدیثی برای اثبات صدور آن از امام علیه السلام کافی نخواهد بود؛ زیرا احتمال دارد راوی، گزارش را از فقیه، محدث، قاضی یا یکی از عالمان معاصر خویش نقل کرده باشد. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که اصحاب ائمه علیهم السلام در برخی موارد، از غیر معصومان علیهم السلام - اعم از فقیهان امامی یا عالمان اهل سنت - پرسش کرده و از آنان نقل روایت نموده‌اند. بنابراین، صرف مضممر بودن روایت، مانع از احراز قطعی صدور آن از معصوم علیه السلام خواهد بود و همین مسئله، اعتبار و حجیت این دسته از اخبار را با چالش مواجه می‌سازد.

فقیهان و محدثان امامیه در مواجهه با این مسئله، رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. گروهی مضمرات را - جز در موارد حصول وثوق خاص - فاقد اعتبار دانسته‌اند؛ گروهی دیگر با تکیه بر برخی قرائن رجالی، تاریخی و حدیثی، اصل را بر

انتساب مضمرات به معصومان علیهم‌السلام نهاده‌اند؛ و دسته‌ای نیز با تفصیل میان انواع مضمرات، اعتبار برخی از آن‌ها را پذیرفته و برخی دیگر را مردود شمرده‌اند. با این حال، بخش قابل توجهی از مباحث موجود، بیشتر بر جنبه‌های رجالی و سندی تمرکز یافته و ظرفیت «قرائن درون‌متنی» در احراز مرجع اضممار کمتر به‌صورت مستقل و روشمند مورد مطالعه قرار گرفته است.

سؤال اصلی پژوهش آن است که: «قرائن درون‌متنی تا چه میزان و با چه سازوکاری می‌توانند در کشف مرجع ضمیر و احراز انتساب روایات مضمر به معصوم علیه‌السلام مؤثر باشند و چه قرائنی بیشترین کارایی را دارند؟» به نظر می‌رسد افزون بر شواهد رجالی و طرق شناخته‌شده حل اضممار، در بسیاری از موارد، متن روایت نیز حاوی قرائنی است که می‌تواند در تقویت انتساب روایت به معصوم علیه‌السلام نقش‌آفرین باشد. نوع خطاب راوی، سطح و ماهیت پرسش، ساختار پاسخ، اشتغال روایت بر مضامین خاص، و برخی ویژگی‌های تاریخی و بینامتنی، از جمله عناصری‌اند که می‌توانند احتمال صدور روایت از غیر معصوم را کاهش دهند و در کنار سایر شواهد، زمینه حصول وثوق عرفی به صدور روایت را فراهم سازند. البته چنین قرائنی، لزوماً مفید قطع و اثبات برهانی نیستند، بلکه کارکرد اصلی آن‌ها تقویت احتمال و ایجاد اطمینان عقلایی در فرایند ارزیابی حدیث است.

بدیهی است که در صورت حل اضممار و احراز انتساب روایت به امام علیه‌السلام، روایت از این جهت در حکم روایتی خواهد بود که نام امام در آن تصریح شده است؛ هرچند همچنان ارزیابی نهایی آن مستلزم بررسی‌های سندی و متنی، از حیث اتصال سند، وثاقت راویان و نیز عدم معارضه با قرآن، سنت قطعی و اجماع خواهد بود.

بر همین اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر مضمرات فقهی کتاب «وسائل الشیعة»، ظرفیت قرائن متنی را در حل مسئله اضممار بررسی کند و نشان دهد که چگونه برخی ویژگی‌های درون‌متنی می‌توانند در کشف مرجع ضمیر و تقویت انتساب روایت به معصوم علیه‌السلام مؤثر باشند. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه گردآوری کتابخانه‌ای داده‌ها انجام شده و با رویکردی استقرائی، نمونه‌های واجد قرائن متنی استخراج و تحلیل شده‌اند. در این نوشتار،

پس از تبیین مفهوم اضمّار و جایگاه آن در دانش حدیث، مهم‌ترین قرائن متنی مؤثر در احراز انتساب مضمرات بررسی و تحلیل خواهد شد.

پیشینه پژوهش: مسئله اضمّار و اعتبار روایات مضمّر، از دیرباز در لابه‌لای مباحث حدیثی، رجالی و فقهی فقیهان امامیه مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از فقیهان، هنگام استدلال به روایات مضمّر، به صورت موردی و پراکنده، به برخی قرائن دلّالی و شواهد متنی اشاره کرده‌اند و کوشیده‌اند از رهگذر ویژگی‌های درون‌متنی روایت، انتساب آن را به معصوم علیه السلام تقویت کنند. با این حال، این اشارات غالباً جنبه‌ای تطبیقی و موردی داشته و تاکنون به صورت یک نظریه منسجم و پژوهشی مستقل درباره «اعتبارسنجی مضمرات بر پایه قرائن متنی» سامان نیافته است.

در پژوهش‌های معاصر نیز، با وجود طرح برخی مباحث پیرامون روایات مضمّر، تمرکز اصلی عمدتاً بر جنبه‌های رجالی، سندی و عوامل پیدایش اضمّار بوده است. از جمله می‌توان به کتاب «الحديث المضمّر و حجیته في الفقه الإسلامي» اثر علی غانم شویلی، مقاله «دراسة مقارنة بين حجیة الموقوفات و المضمّرات» نگاشته محمد عرب محفوظی، منتشرشده در شماره ۱ مجله پژوهش‌های رجالی در سال ۱۳۹۷ش، و مقاله سرخه‌ای و میرشاه‌ولایتی با عنوان «بازپژوهی عوامل پیدایش اضمّار در احادیث امامیه» منتشرشده در شماره ۲۶ مجله حدیث حوزه در شهریور ۱۴۰۲ش اشاره کرد که در همه آنها، عوامل شکل‌گیری اضمّار و زمینه‌های تاریخی و حدیثی پدید آمدن این دسته از روایات بررسی شده است؛ اما پژوهش یادشده به نقش شواهد و قرائن متنی در حل اضمّار و احراز انتساب روایت به معصوم علیه السلام نپرداخته و مسئله اعتبارسنجی مضمرات از رهگذر تحلیل متن روایت را مورد واکاوی مستقل قرار نداده است.

بر پایه تتبع انجام‌گرفته، تاکنون پژوهشی مستقل و روشمند که با رویکردی استقرائی، شواهد متنی مؤثر در احراز مرجع اضمّار را در طیف گسترده‌ای از روایات مضمّر بررسی و طبقه‌بندی کرده باشد، صورت نگرفته است. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر مضمرات فقهی کتاب وسائل الشیعة و با تحلیل

نظام‌مند قرائن درون‌متنی، گامی در جهت پرکردن این خلأ پژوهشی بردارد و ظرفیت شواهد متنی را در فرایند اعتبارسنجی روایات مضمّر تبیین نماید.

۱. مفهوم‌شناسی واژه اضمار

اضمار در لغت، مصدر باب «إفعال» از ریشه «ضَمَر» و به معنای پوشیده و پنهان ساختن چیزی است. ابن فارس (م ۳۹۵ ق) در تبیین اصل این ماده می‌نویسد: «الضاد والمیم والراء أصلان: أحدهما دقة الشيء، والآخر خفاؤه واستتاره»؛ بدین معنا که این ریشه بر دو اصل دلالت دارد: یکی نازکی و دقت، و دیگری پنهان و پوشیده بودن (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۷۱). زمخشری (م ۵۸۳ ق) نیز در توضیح کاربرد این واژه می‌نویسد: «أضمرته في قلبي إذا غيبته فيه»؛ یعنی چیزی را در دل خویش پنهان ساختم (زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۹۱). بر این اساس، عنصر «اخفاء» و «عدم تصریح» در معنای لغوی اضمار نقش محوری دارد و همین مؤلفه در کاربرد اصطلاحی آن در دانش حدیث نیز انعکاس یافته است.

در اصطلاح محدثان، «اضمار» به وضعیتی اطلاق می‌شود که راوی به جای تصریح به نام شخصی که روایت را از او نقل می‌کند، از ضمیر غائب بهره می‌گیرد؛ از این رو، مرجع ضمیر در ظاهر روایت روشن نیست. ملا علی کنی (م ۱۳۰۶ ق) در تعریف روایت مضمّر می‌نویسد: «المضمّر ما لم يُذكر في آخر سنده اسم المعصوم عليه السلام، كأن يقول بعض أصحاب الأئمة عليهم السلام: سألته، أو دخلت عليه، أو قال، أو روی عنه...»؛ سپس می‌افزاید که کاربرد ضمیر در این‌گونه موارد، گاه به سبب تقیه و گاه در نتیجه تقطیع روایت و حذف بخش پیشین مشتمل بر نام معصوم عليه السلام پدید آمده است (کنی، ۱۴۲۱، ص ۲۷۵).

تحلیل کنی از منشأ اضمار، نکته مهمی را آشکار می‌سازد و آن این‌که همه موارد اضمار، لزوماً از سنخ ابهام ابتدایی در انتساب روایت نیست؛ بلکه در پاره‌ای از موارد، نام معصوم عليه السلام در اصل گفتار یا نوشتار وجود داشته و در اثر تقطیع، حذف یا نقل‌گزینی روایت، مرجع ضمیر از متن کنونی حذف شده است. از این رو، اضمار را نمی‌توان همواره به معنای فقدان مطلق قرینه بر مرجع ضمیر تلقی کرد.

بر پایه آنچه گذشت، می‌توان روایت مضمّر را چنین تعریف کرد: «روایتی که در

آن، راوی به جای تصریح به نام شخص منقول عنه، از ضمیر غائب استفاده می‌کند و مرجع ضمیر در ظاهر روایت به صراحت مشخص نیست». با این حال، صرف عدم تصریح به نام مرجع ضمیر، به تنهایی برای نفی انتساب روایت به معصوم علیه السلام کافی نیست؛ زیرا در بسیاری از موارد، قرائن رجالی، تاریخی یا درون‌متنی می‌توانند در شناسایی مرجع ضمیر و تقویت انتساب روایت به امام علیه السلام نقش‌آفرین باشند. از همین رو، مضمرات را نمی‌توان به صورت مطلق در شمار اخبار ضعیف و فاقد اعتبار قرار داد، بلکه اعتبار یا عدم اعتبار آن‌ها تابع میزان قرائن و شواهدی است که در هر مورد، موجب حصول وثوق عرفی به انتساب روایت می‌شود.

۲. فرایند شناسایی مرجع ضمیر

بررسی روایات مضمّر و تلاش برای شناسایی مرجع اضمار، نیازمند فرایندی مرحله‌مند و مبتنی بر تجمیع قرائن است. بر این اساس، می‌توان فرایند کشف اضمار را در سه مرحله اصلی سامان داد:

۱. بررسی سایر منابع حدیثی؛

۲. بررسی شواهد صدور؛

۳. بررسی شواهد دلالتی و متنی.

لازم به ذکر است که این سه مرحله، ترتیب ثابت و الزام‌آوری ندارند؛ بلکه اولویت‌بندی آن‌ها حسب هر روایت و بر اساس نوع دسترسی به قرائن متفاوت است. گاهی شواهد منابع دیگر (مرحله نخست) بیشترین نقش وثاقت‌آفرین را دارند، گاهی شواهد صدور (مرحله دوم) در مقام اولویت قرار می‌گیرند، و گاه نیز قرائن درون‌متنی (مرحله سوم) از کارآمدترین و اطمینان‌بخش‌ترین شواهد به شمار می‌روند. آنچه اصالت دارد، تجمیع قرائن در هر سه حوزه است، نه تقدم ثابت هیچ‌یک بر دیگری. محور اصلی این پژوهش، مرحله سوم، یعنی تحلیل شواهد دلالتی و قرائن درون‌متنی است؛ زیرا در بسیاری از موارد، متن روایت خود واجد نشانه‌هایی است که می‌تواند در تقویت انتساب آن به معصوم علیه السلام نقش‌آفرین باشد.

البته طرح این فرایند، به معنای امکان حل همه مضمرات نیست؛ چه بسا برخی روایات مضمّر، فاقد قرائن کافی برای احراز انتساب به معصوم علیه السلام باشند و از این رو،

نتوان درباره آن‌ها به وثوق قابل اعتنا دست یافت. با این حال، به نظر می‌رسد پیگیری روشمند این مراحل، به‌ویژه درباره مضمرات فقهی کتاب وسائل الشیعه — که بخش قابل توجهی از میراث روایی فقه امامیه را دربر دارد — در بسیاری از موارد می‌تواند به شناسایی مرجع ضمیر و تقویت انتساب روایت بینجامد.

نکته مهم آن است که مقصود از این فرایند، ارائه برهانی قطعی برای اثبات صدور همه مضمرات از معصوم (علیه السلام) نیست؛ بلکه هدف، گردآوری و تحلیل مجموعه‌ای از شواهد و قرائنی است که در کنار یکدیگر، زمینه حصول وثوق عرفی به انتساب روایت را فراهم می‌سازند. از این رو، هیچ‌یک از قرائن مطرح شده در این پژوهش، لزوماً به‌تنهایی برای حلّ اضممار کافی نیستند؛ بلکه کارآمدی آن‌ها غالباً در حالت انضمامی و در پرتو هم‌افزایی چند قرینه آشکار می‌شود.

بر این اساس، اعتبارسنجی مضمرات بیش از آن‌که مبتنی بر یک نشانه منفرد باشد، متکی بر ارزیابی مجموعه قرائن است؛ بدین معنا که پژوهشگر با ملاحظه هم‌زمان شواهد مختلف - اعم از قرائن سندی، تاریخی، دلالتی و متنی - می‌تواند به درجه‌ای از اطمینان عقلایی و وثوق عرفی نسبت به انتساب روایت دست یابد و بر پایه آن، درباره پذیرش یا عدم پذیرش روایت داوری کند.

۳. بررسی شواهد متنی

با توجه به جایگاه علمی و مرجعیت دینی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در میان معاصران خویش، بسیاری از اصحاب ایشان در دریافت معارف و احکام شرعی، مراجعه به آنان را بر دیگران ترجیح می‌دادند. از این رو، تأمل در ساختار و محتوای روایاتی که انتساب آن‌ها به معصوم (علیه السلام) محتمل است، می‌تواند در فرایند احراز مرجع اضممار و تقویت وثوق به صدور روایت نقش مهمی ایفا کند. بر همین اساس، به نظر می‌رسد تحلیل دقیق متن روایت و توجه به ویژگی‌های درون‌متنی آن، در کنار سایر قرائن، در ارزیابی انتساب مضمرات به معصوم (علیه السلام) کارآمد باشد.

نجفی، در مواجهه با برخی روایات مضمر، اضممار را مخّل اعتبار روایت نمی‌داند؛ به‌ویژه در مواردی که راوی آن از اصحاب برجسته‌ای چون زراره باشد؛ شخصیتی که عرفاً اخذ احکام شرعی از غیر معصوم (علیه السلام) درباره او بعید می‌نماید. وی درباره یکی از

این روایات می‌نویسد: «و خصوصاً في مثل هذا الخبر المشتمل على سؤالات متعددة المقترن بقرائن كثيرة تشهد بكونه من الامام (عليه السلام)» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۸۳).
از تعبیر نجفی به خوبی استفاده می‌شود که وی اشتغال روایت بر پرسش‌های متعدد و وجود قرائن همراه را در تقویت انتساب روایت به امام (عليه السلام) مؤثر می‌داند و از همین رو، میان مضمراتی که واجد چنین شواهدی‌اند و روایات فاقد آن‌ها تفاوت می‌نهد.

وی در موضعی دیگر، ضمن بررسی روایتی مضمّر که در قالب مکاتبه نقل شده، تصریح می‌کند که اضمار در چنین موردی قած اعتبار روایت نیست؛ به‌ویژه آن‌که روایت مشتمل بر پرسش‌هایی است که شیعیان نوعاً آن‌ها را از غیر امام (عليه السلام) سؤال نمی‌کرده‌اند. او می‌نویسد: «و الضعف في المكاتبه بعد معلومية منعه بالنسبة إلى الإضمار خصوصاً في المقام المشتمل على ما لا يقع منهم مع غير الامام (عليه السلام) غير قած بعد المكاتبه الصحيحة المصرح فيها باسمه (عليه السلام) و اشتغالها على يوم الجمعة غير قած» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۳۲۶).

زنجانی نیز پس از آن‌که اضمار را — به‌ویژه در روایات منقول از راویانی چون زرارہ — مانع اعتماد به روایت نمی‌شمارد، بر دقت راوی در طرح پرسش‌ها تأکید کرده و می‌نویسد: «مع مذاقته في السؤال عن خصوصيات المسألة و سنتلوها عليك عن قريب إن شاء الله» (زنجانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶).

شیرازی نیز ضمن اشاره به این‌که مضمرات غالباً به سبب نامشخص بودن مرجع ضمیر، فاقد حجیت کامل‌اند، درباره برخی روایات مضمّر زرارہ تصریح می‌کند که اهتمام راوی در پرسش و پاسخ، خود قرینه‌ای بر انتساب روایت به امام (عليه السلام) است: «و هذه الرواية وإن كانت مضمرة لعدم ذكر الامام المروي عنه صريحاً فيها بل أشير إليه بالضمير بقوله: «قلت له»، و المضمرة غالباً ليست بحجة إذ ليس من المعلوم أن الضمير يعود إلى الامام أو غيره (إلا أن) هذه الرواية (اضمارها لا يضر باعتبارها حيث كان مضمراً)... مثل زرارة... و هو ممن لا يكاد يستفتي من غير الامام (عليه السلام)، لا سيما مع هذا الاهتمام في السؤال و الجواب» (شیرازی، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۳۰).

حکیم نیز با تأکید بر همین نکته، اشتغال روایت بر تفریع و دقت در پرسش را از

شواهد تقویت‌کننده انتساب روایت به امام علیه السلام می‌داند و می‌نویسد: «ولا يمنع من صحة الاستدلال بها إضمارها... ولا سيما بعد كون الراوي لها زارة... حيث لا يحتمل من مثله استفتاء غير الإمام علیه السلام، ولا سيما مع اشتغال الرواية على التفریع والتدقیق» (حکیم، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۳۷۱).

مجموع این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که شماری از فقیهان، صرف اضممار را برای تضعیف روایت کافی ندانسته و در ارزیابی مضمرات، به قرائن درون‌متنی نیز توجه داشته‌اند؛ قرائنی مانند نوع پرسش، سطح تفریع، دقت در فروعات مسئله و ساختار گفت‌وگو که می‌تواند در تقویت احتمال انتساب روایت به معصوم علیه السلام مؤثر باشد.

بر همین اساس، پژوهش حاضر با بررسی متن و محتوای مضمرات کتاب وسائل الشیعة، می‌کوشد مهم‌ترین شواهد متنی مؤثر در احراز مرجع اضممار را استخراج و تحلیل کند. انتخاب این کتاب به دو دلیل صورت گرفته است: نخست آن‌که «وسائل الشیعة» جامع‌ترین مجموعه حدیثی فقهی امامیه است و روایات خود را از بیش از هشتاد منبع معتبر گردآوری کرده است؛ دوم آن‌که موضوع پژوهش، روایات فقهی هستند و در این گونه گزارش‌ها، سخت‌گیری در حجیت و اعتبار به مراتب بیشتر از روایات غیرفقهی (مانند فضائل، مواعظ و تاریخ) است؛ از این رو، بررسی مضمرات فقهی و امکان احراز انتساب آن‌ها به معصوم علیه السلام از اهمیت و حساسیت مضاعفی برخوردار است. این شواهد، به‌طور کلی، در سه دسته کلان قابل سامان‌دهی‌اند:

۳-۱. کاربرد تعابیر ویژه

برخی از راویان حدیث، در مقام خطاب قراردادن معصوم علیه السلام، از تعابیر و ساختارهای زبانی خاصی استفاده کرده‌اند که استعمال آن‌ها درباره دیگران متعارف نبوده است؛ تعابیری مانند «جعلت فداک»، «جعلنی الله فداک» و «یا سیدی». این گونه تعبیرات، افزون بر دلالت بر نهایت تکریم و خضوع راوی، می‌تواند در فرایند احراز مرجع ضمیر در روایات مضمر، نقش قرینه‌ای ایفا کند؛ زیرا کاربرد چنین واژگانی، دست‌کم در فضای روایی امامیه، غالباً در خطاب با ائمه اهل بیت علیهم السلام مشاهده می‌شود و انتساب آن‌ها به غیر معصوم علیه السلام نیازمند قرینه‌ای مستقل است.

برای نمونه، در برخی روایات چنین تعبیری به کار رفته است:

(الف) «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ امْرَأَةٌ أَرْضَعَتْ ... فَكَتَبَ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۴، ص ۱۶۳؛ نیز بنگرید: عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۵ و ج ۹، ص ۵۰۷)

(ب) «... وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا قُلْنَا لَهُ جَعَلْنَا اللَّهَ فِدَاكَ إِنْ لَمْ نَقْدِرْ عَلَى الْجَرِيدَةِ فَقَالَ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۵)

(ج) «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ دَفَعَ إِلَيْهِ ... فَكَتَبَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۵۰۷)

در این نمونه‌ها، راویان از تعبیری بهره برده‌اند که استعمال آن‌ها در خطاب با غیر امام علیه السلام، دست کم در منابع روایی امامیه، شناخته شده و رایج نیست. از این رو، همین نحوه خطاب می‌تواند قرینه‌ای بر آن باشد که مرجع ضمیر در این روایات، یکی از ائمه معصوم علیهم السلام است.

البته، از منظر امکان عقلی و تاریخی، نمی‌توان احتمال کاربرد چنین تعبیری را در خطاب با برخی شخصیت‌های برجسته جریان‌های مذهبی دیگر به کلی منتفی دانست؛ چنان‌که ممکن است راویان فطحی در مواجهه با عبدالله اقطع، یا پیروان کیسانیه در خطاب با محمد بن حنفیه، و نیز برخی راویان زیدی در گفت‌وگو با زید بن علی، از تعبیر تکریم‌آمیز مشابهی استفاده کرده باشند. با این حال، تتبع در منابع حدیثی نشان می‌دهد که این‌گونه تعبیرات، عمدتاً در روایات امامی و در مقام خطاب با ائمه اهل بیت علیهم السلام به کار رفته است و دست کم نگارنده به نمونه‌ای روشن و همسان درباره غیر معصوم علیه السلام دست نیافته است.

۲-۳. طرح پرسش‌های ویژه

در برخی روایات مضمَر، پرسش‌هایی با ساختار و ادبیاتی خاص مشاهده می‌شود که نوع طرح آن‌ها نشان می‌دهد مخاطب پرسش، شخصیتی فراتر از عالمان و فقیهان متعارف بوده است؛ زیرا مفروض چنین سؤالاتی، برخورداری مخاطب از علمی فراتر از دانش عادی، اتصال به منبع الهی و مرجعیت تام دینی است. از این

رو، محتوای این پرسش‌ها و شیوه طرح آن‌ها می‌تواند در شمار قرائن دلالتی و متنی مؤثر در احراز مرجع اضممار قرار گیرد.

در این دسته از روایات، راوی پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که پاسخ‌گویی به آنها، بر اساس تلقی رایج امامیه، در شأن معصوم علیه السلام دانسته می‌شود؛ به‌ویژه در مواردی که پرسش ناظر به آگاهی از امور پنهان، تبیین دقیق مراد الهی، حل تعارضات پیچیده احکام، یا داورى قطعی در مسائل اختلافی است. چنین ادبیاتی نشان می‌دهد که راوی، مخاطب خویش را صرفاً ناقل حدیث یا فقیهی عادی تلقی نمی‌کرده، بلکه او را مرجعی برخوردار از حجیت ویژه و منزلتی ممتاز می‌دانسته است. این پرسش‌ها، از حیث محتوا و نحوه دلالت، در چند گونه قابل تقسیم‌اند:

۳-۲-۱. طلب امر و نهی

در پاره‌ای از روایات مضمّر، پرسش‌گر از مخاطب خویش طلب «امر» و «دستور» می‌کند و تصمیم نهایی خود را به فرمان او منوط می‌سازد. این‌گونه تعبیرات، افزون بر آن‌که نشان‌دهنده جایگاه ممتاز مخاطب در ذهن راوی است، می‌تواند قرینه‌ای بر انتساب روایت به معصوم علیه السلام تلقی شود؛ زیرا استیمار، استئذان و التزام عملی به فرمان، در فرهنگ روایی امامیه، غالباً در ارتباط با ائمه اهل بیت علیهم السلام مشاهده می‌شود و درباره دیگران، به‌ویژه در مسائل دینی و مالی، چندان متعارف نبوده است.

برای نمونه، در برخی روایات چنین تعبیری دیده می‌شود:

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَصِئِيُّ أَنَّ ابْنَ عَمِّي أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ بِخَمْسَةِ عَشَرَ دِينَارًا فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ لَيْسَ يَكْفِي، مَا تَأْمُرُ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ عليه السلام ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۱۶۹).

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْكُشَيْبِيُّ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُنْدِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ خِزَانُ ... فَهَلْ تَأْمُرُنِي فِي قَبُولِ مِثْلِهَا أَمْ لَا لِأَعْرِفَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَنْتَهِيَ إِلَى أَمْرِكَ فَكَتَبَ وَ قَرَأْتُهُ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۲۹۱).

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ ... فَأَكْرَهُ أَنْ أَحْمِلَهُ إِلَيْكَ حَتَّى أَسْتَأْمَرَكَ فَقَالَ ...»

(عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۴۲۹).

۴. «و یَسْنَدِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ زَاشِدٍ قُلْتُ لَهُ أَمَرْتَنِي بِالْقِيَامِ بِأَمْرِكَ وَ أَخَذَ حَقَّكَ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۵۰۰).

در این نمونه‌ها، تعبیری مانند «ما تأمر»، «هل تأمرنی»، «أستأمرک» و «أمرتنی» نشان می‌دهد که راوی، مخاطب خویش را صاحب حق امر و نهی و مرجع تصمیم‌گیری دینی تلقی می‌کرده است. چنین ادبیاتی در بافت روایی امامیه، ظهور عرفی در ارتباط با ائمه اهل بیت علیهم‌السلام دارد؛ زیرا خطاب «امر» و «استأمر» از سنخ مرجعیت دینی و ولایی است که در فرهنگ حدیثی شیعه، به‌طور متعارف به معصوم علیه‌السلام اختصاص دارد. طبعاً وجود احتمالی موارد نادر که چنین تعبیری برای غیرمعصوم به کار رفته باشد، مانع از شکل‌گیری ظن عقلایی و اطمینان نوعی در اکثر قریب به اتفاق موارد نخواهد بود. از این رو، می‌توان این تعبیر را در شمار قرائن تقویت‌کننده انتساب روایت به معصوم علیه‌السلام قرار داد.

نکته قابل توجه آن است که برخی از این روایات در قالب مکاتبه و توقیع صادر شده و راویان آن‌ها نیز از وکیلان شناخته شده ائمه متأخر علیهم‌السلام بوده‌اند؛ امری که خود می‌تواند در شمار شواهد صدور روایت از معصوم علیه‌السلام محسوب شود. ابراهیم بن مهزیار (بن‌گرید: مجلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۱۴۷؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۱۸؛ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۵۵)، علی بن مهزیار (نجاشی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۵۳) و ابوعلی بن راشد (طوسی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۵۰) از وکیلان ائمه شیعه به‌شمار می‌رفتند و مکاتبات میان آنان و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام، در منابع حدیثی، امری شناخته شده و پرتکرار است.

افزون بر این، نفس صدور دستور، درخواست کسب تکلیف و التزام عملی به فرمان مخاطب، در متن این روایات به‌مثابه قرینه‌ای دلالتی عمل می‌کند و نشان می‌دهد که مخاطب، در نگاه راوی، صرفاً یک محدث یا فقیه عادی نبوده، بلکه شخصیتی برخوردار از مرجعیت دینی و حق فرمان‌دهی تلقی می‌شده است.

۲-۲-۳. پرسش از دقائق و جزئیات

در برخی روایات مضمَر، پرسش‌ها ناظر به تفصیل دقیق و فروعات جزئی مسائل فقهی است؛ به‌گونه‌ای که نحوه طرح سؤال نشان می‌دهد راوی در پی دریافت پاسخ

قطعی و جامع از مرجعی برخوردار از احاطه کامل بر احکام الهی بوده است. در فضای روایی امامیه، چنین پرسش‌هایی غالباً از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام مطرح می‌شده است؛ زیرا فرض نهفته در این نوع سؤال‌ها، دسترسی مخاطب به علمی فراگیر و توانایی تبیین دقیق فروعات و حالات گوناگون مسئله است. از این رو، طرح این‌گونه پرسش‌های تفصیلی می‌تواند در شمار قرائن متنی مؤثر در احراز مرجع اضممار قرار گیرد. برای نمونه:

الف) «... عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزَنَارٍ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ سُلَيْمَانُ بْنُ رُسَيْدٍ يُخْبِرُهُ أَنَّهُ بَالَ فِي ظِلْمَةِ اللَّيْلِ وَ أَنَّهُ أَصَابَ كَفَّهُ بَرْدٌ نُقْطَةً مِنَ الْبَوْلِ لَمْ يَشْكُ أَنَّهُ أَصَابَهُ وَ لَمْ يَرَهُ وَ أَنَّهُ مَسَحَهُ ... فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ قَرَأْتُهُ بِخَطِّهِ أَمَا مَا تَوَهَّمْتَ مِمَّا أَصَابَ يَدَكَ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ إِلَّا مَا تُحَقِّقُ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۴۷۹؛ نیز بنگرید: عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۷۷ و ج ۱۸، ص ۳۴۴).

در این گزارش، راوی مسئله‌ای را با دقتی چشمگیر و با ذکر جزئیات متعدد مطرح می‌کند؛ از جمله بول کردن در تاریکی شب، احساس خنکی قطره‌ای از بول بر دست، پاک کردن دست با پارچه، فراموشی شستن آن، آغشته شدن دست به روغن و مالیدن آن به سر و صورت، و سپس وضو گرفتن و نماز گزاردن در همان حال. چنین طرحی از مسئله، نشان‌دهنده اهتمام راوی به بیان فروعات و حالات مختلف آن است. پاسخ نیز متناسب با همین دقت، با بیانی سنجیده و با تفکیک میان حالت گمان و یقین ارائه شده است؛ امری که می‌تواند قرینه‌ای بر صدور روایت از مرجعی برخوردار از احاطه کامل بر احکام شرعی باشد.

ب) «... عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ حُسَيْنِ الْعَامِرِيِّ عَمَّنْ سَأَلَهُ عَنْ رَجُلٍ أَجَنَبَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْمَاءِ وَ خَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَتَتِمَّمَهَا بِالصَّعِيدِ ثُمَّ مَرَّ بِالْمَاءِ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ وَ انْتَقَرَّ مَاءَ آخِرِ وَرَاءَ ذَلِكَ فَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ الْآخَرَى وَ لَمْ يَنْتَهَ إِلَى الْمَاءِ وَ خَافَ قَوْتَ الصَّلَاةِ قَالَ يَتَتِمَّمُ وَ يُضَلِّي فَإِنَّ تَتِمَّمَهُ الْأَوَّلَ انْتَقَضَ حِينَ مَرَّ بِالْمَاءِ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۷۷).

در این روایت نیز مسئله‌ای با ساختاری نسبتاً پیچیده طرح شده است: فردی جنب شده و به آب دسترسی نیافته، با تیمم نماز گزارده، سپس به آب رسیده اما غسل نکرده و در انتظار آب دیگری مانده، و در نهایت با فرارسیدن وقت نماز بعدی و بیم از فوت آن، دوباره تیمم کرده است. چنین صورت‌بندی دقیقی از مسئله،

مشمول بر چندین فرض و حالت متفاوت است و پاسخ نیز بر مبنای تحلیل همین فروعات ارائه شده است. طرح این‌گونه پرسش‌های تفصیلی و فنی، در میان راویان امامی، غالباً در خطاب با امامان علیهم‌السلام دیده می‌شود؛ زیرا پاسخ‌گویی به این سطح از فروعات فقهی، مستلزم احاطه کامل بر نظام احکام شرعی است.

ج) «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَقْرَضَ رَجُلًا دَرَاهِمَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَاتَ الْمُسْتَقْرِضُ أَيجَلُ مَالِ الْقَارِضِ عِنْدَ مَوْتِ الْمُسْتَقْرِضِ مِنْهُ أَوْ لِلْوَرَثَةِ مِنَ الْأَجَلِ مِثْلُ مَا لِلْمُسْتَقْرِضِ فِي حَيَاتِهِ فَقَالَ إِذَا مَاتَ فَقَدْ حَلَّ مَالُ الْقَارِضِ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۳۴۴).

در این روایت نیز پرسش از یکی از فروعات دقیق باب معاملات است؛ یعنی حکم دینی که برای آن اجلی معین شده، اما پیش از فرارسیدن اجل، بدهکار از دنیا می‌رود. این که آیا با مرگ او دین حال می‌شود یا ورثه تا پایان اجل مهلت دارند، مسئله‌ای است که ناظر به ظرائف فقهی در باب دیون و حقوق مالی است. طرح چنین پرسش‌هایی با این سطح از دقت، در منابع روایی امامیه غالباً در ارتباط با امامان علیهم‌السلام دیده می‌شود و از همین رو می‌تواند در شمار قرائن متنی مؤثر در احراز مرجع اضممار قرار گیرد.

۳-۲-۳. معصوم علیه‌السلام، تنها شایسته پاسخ‌گویی

در شماری از روایات مضمَر، نفس موضوع پرسش و نوع مسئله‌ای که راوی مطرح می‌کند، حاوی قرائنی است که انتساب روایت به امام معصوم علیه‌السلام را تقویت می‌سازد. در این دسته از روایات، پرسش‌ها غالباً ناظر به اموری است که یا در قلمرو اختیارات اختصاصی امام علیه‌السلام قرار دارد، یا به مسائل بنیادین امامت و ولایت مربوط می‌شود، و یا از سوی شخصیت‌های برجسته علمی امامیه مطرح شده است؛ شخصیت‌هایی که عرفاً چنین مسائل حساسی را از غیر معصوم علیه‌السلام نمی‌پرسیده‌اند. از این رو، تحلیل محتوای پرسش می‌تواند در شمار شواهد دلالی و متنی مؤثر در احراز مرجع اضممار قرار گیرد.

الف) «... عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ أَيْتَبَدُّهُمْ الْمُسْلِمُونَ بِالْقِتَالِ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَتَبَدُّونَهُمْ بِإِسْخَالِهِ ... وَ أَهْلُ الْبَغْيِ يُتَبَدُّونَ بِالْقِتَالِ»

(عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۷۰).

در این روایت، پرسش راوی ناظر به جهاد ابتدایی و حکم آغاز جنگ در ماه حرام است؛ مسئله‌ای که در فقه امامیه، به طور سنتی از شئون و اختیارات امام معصوم علیه السلام دانسته شده است. شهید ثانی در این باره تصریح می‌کند: «وإنما يجب الجهاد بشرط الإمام العادل، أو نائبه الخاص ... أما العام كالفقيه فلا يجوز له توليه حال الغيبة» (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۸۱).

بر این اساس، اصل طرح چنین پرسشی می‌تواند قرینه‌ای بر آن باشد که مخاطب روایت، شخصیتی دارای صلاحیت انحصاری در امر جهاد، یعنی امام معصوم علیه السلام، بوده است؛ زیرا پرسش از حکم جهاد ابتدایی و کیفیت اعمال آن، عرفاً از کسی صورت می‌گیرد که اختیار و مرجعیت نهایی در این حوزه را داراست.

گفتنی است هرچند از حیث امکان عقلی می‌توان فرض کرد چنین پرسشی از فقیهی غیرمعصوم نیز مطرح شده باشد، اما تحلیل بافت تاریخی و فقهی عصر صدور نشان می‌دهد که جهاد ابتدایی و ابتداء به قتال، بنابر مبنای مشهور امامیه، از شئون انحصاری امام معصوم علیه السلام یا نایب خاص او بوده است. از این رو، پرسش از جواز عملی آغاز جنگ در ماه حرام، ظهور عرفی در مراجعه به صاحب اختیار این شأن دارد، نه صرف ناقل حکم. بنابراین، این قرینه نه به نحو برهانی، بلکه به عنوان مؤید عرفی در کنار سایر شواهد، احتمال انتساب روایت به امام علیه السلام را تقویت می‌کند. (ب) «مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ ثَقَلًا مِنْ كِتَابِ الْمَشِيخَةِ لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ إِنَّ لِي جِيزَانًا بَعْضُهُمْ يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ وَبَعْضُهُمْ لَا يَعْرِفُ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۳۰).

در این روایت، تعبیر «هذا الأمر» به احتمال فراوان ناظر به مسئله امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است؛ اصطلاحی که در ادبیات حدیثی امامیه، کاربردی شناخته شده در اشاره به مذهب اهل بیت علیهم السلام دارد. افزون بر این، راوی از نگرانی و احتیاط خویش در اقدام به امامت جماعت سخن می‌گوید و در پی دریافت مجوز و تعیین تکلیف است. مجموعه این قرائن نشان می‌دهد که مخاطب روایت، شخصیتی برخوردار از مرجعیت دینی و ولایت علمی بوده است و این امر احتمال انتساب روایت به امام

معصوم (علیه السلام) را تقویت می‌کند.

ج) «وَعَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بَصِيرٍ أَنَّهُمْ قَالُوا لَهُ مَا حَقُّ الْإِمَامِ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۵۳۴).

در این گزارش، سه تن از برجسته‌ترین فقیهان و راویان امامیه، یعنی زراره، محمد بن مسلم و ابوبصیر، درباره حقوق مالی امام (علیه السلام) پرسش می‌کنند. جایگاه علمی این اشخاص در سنت حدیثی امامیه به گونه‌ای است که پرسش آنان از شخصی غیر از امام معصوم (علیه السلام)، در مسئله‌ای مرتبط با «حق الامام» و احکام خمس و انفال، بعید به نظر می‌رسد. از این رو، هویت پرسش‌گران نیز خود به مثابه قرینه‌ای متنی عمل می‌کند؛ زیرا عرف راویان و فقیهان امامی اقتضا می‌کرده است که چنین مسائل بنیادینی را مستقیماً از امامان اهل بیت (علیهم السلام) جویا شوند.

بنابراین، گاه نه فقط الفاظ و تعابیر روایت، بلکه خود موضوع پرسش، جایگاه پرسش‌گر و سنخ مسئله‌ای که مطرح شده، می‌تواند در فرایند احراز مرجع اضممار نقش آفرین باشد. این گونه قرائن، هرچند به تنهایی مفید قطع نیستند، در کنار سایر شواهد صدور و دلالتی، می‌توانند به حصول وثوق عرفی نسبت به انتساب روایت به معصوم (علیه السلام) بینجامند.

۳-۳. پاسخ با تعابیر ویژه

در پاره‌ای از روایات مضمَر، پاسخ‌دهنده از تعابیر و مضامینی بهره می‌برد که در سنت حدیثی امامیه غالباً از امامان معصوم (علیهم السلام) صادر شده است. این گونه پاسخ‌ها، به سبب محتوای خاص خود - مانند اخبار از امور غیبی، تعیین ثواب و عقاب اعمال، بیان کیفیت دقیق برخی مناسک، یا آگاهی از معارف قرآنی همچون ناسخ و منسوخ - قرائنی فراهم می‌آورند که احتمال صدور روایت از غیر معصوم (علیه السلام) را به شدت کاهش می‌دهد. از این رو، چنین مضامینی می‌توانند در شمار شواهد متنی مؤثر در احراز مرجع اضممار قرار گیرند.

۳-۳-۱. اشتمال بر اخبار غیبی

در برخی پاسخ‌ها، گوینده به اموری اشاره می‌کند که آگاهی از آنها، در نگاه عرف حدیثی امامیه، از شئون علمی امامان معصوم (علیهم السلام) شمرده می‌شود. این امور گاه ناظر

به آگاهی از ثواب و عقاب اعمال، گاه مربوط به حقایق غیبی و تقدیرات الهی، و گاه مشتمل بر آگاهی از معارف دقیق دینی و تاریخی است.

الف) «... عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ السُّنْدِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام، إِنْ ذَلِكَ يَبْلُغُهَا فَيَشُقُّ عَلَيْهَا. قُلْتُ: يَبْلُغُهَا؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۳).

در این روایت، نهی از جمع میان دو زن از نسل فاطمه عليها السلام با تعلیلی همراه شده است که ناظر به آگاهی آن حضرت از این امر و تأثیر ایشان از چنین رخدادی است. اخبار از آگاهی و تأثر حضرت زهرا عليها السلام نسبت به وقایع پس از رحلت، از معارفی است که در سنت حدیثی امامیه غالباً به تعلیم امامان عليهم السلام مستند دانسته می‌شود؛ از این رو، صدور چنین بیانی از غیر معصوم عليه السلام - بدون اتکاء به منبع معصوم - بعید می‌نماید.

ب) «... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ نَاسٌ يَسْأَلُونَهُ ... قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا ذَلِكَ إِلَّا فِي لَيْلَةٍ تَسَعُ عَشْرَةٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ وَ ثَلَاثَ وَ عَشْرِينَ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۰، ص ۳۵۷).

در این روایت، گوینده از کیفیت تقدیر امور در شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان سخن می‌گوید و به تفصیل، مراحل تقدیر، تفریق و امضای امور الهی را بیان می‌کند. چنین گزارش‌هایی که به بیان ساختار تقدیرات الهی و تحولات شب‌های قدر می‌پردازد، در سنت حدیثی امامیه از معارف خاصی به شمار می‌رود که آگاهی از آن‌ها غالباً به امامان معصوم عليهم السلام نسبت داده شده است.

ج) «... عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقْفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْهُ عليه السلام قَالَ: صَوْمُ شَعْبَانَ كَفَّارَةُ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ ... قُلْتُ لَهُ فَمَا أَفْضَلُ الدُّعَاءِ فِي هَذَا الشَّهْرِ فَقَالَ الْإِسْتِغْفَارُ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۰، ص ۵۱۰).

در این روایت، افزون بر بیان فضیلت روزه ماه شعبان، مقدار ثواب استغفار در این ماه و کیفیت خاص آن نیز تبیین شده است. تعیین میزان ثواب اعمال مستحب و تشریح دقیق کیفیت آن‌ها در بسیاری از موارد، در منابع حدیثی امامیه به امامان معصوم عليهم السلام منسوب است. از این رو، گرچه به طور نظری امکان دارد چنین سخنی از

عالمی شیعی نیز نقل شده باشد، اما در این صورت نیز غالباً چنین مطالبی را از امام علیه السلام اخذ کرده و سپس برای دیگران روایت نموده است.

(د) «... عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: قَالَ لَهُ الطَّيَّارُ وَأَنَا حَاضِرٌ هَذَا الَّذِي زَيْدٌ هُوَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّهُمْ لَمْ يَبْلُغُوا بَعْدَ مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۲۷۶).

در این گزارش، پرسش از محدوده افزوده شده به مسجد الحرام مطرح شده و پاسخ دهنده با دقت، حدود مسجد و نسبت آن با مسجد ابراهیم و اسماعیل علیه السلام را بیان می‌کند. چنین آگاهی دقیقی از محدوده‌های تاریخی و مقدس مرتبط با شعائر الهی، در سنت حدیثی امامیه غالباً در زمره معارفی دانسته شده است که در اختیار امامان علیهم السلام قرار داشته است.

(ه) «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ ... قَالَ هِيَ مَسْجُودُهُ ...» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ نیز بنگرید: عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۲۹۸؛ ج ۱، ص ۴۵۷؛ ج ۲۳، ص ۲۱۳؛ ج ۹، ص ۳۴۶).

در این روایت، گوینده به مسئله نسخ در آیات قرآن اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که حکم مذکور در آیه با آیات مربوط به ارث (ربع و ثمن) نسخ شده است. آگاهی از نظام ناسخ و منسوخ قرآن، در منابع روایی امامیه غالباً از دانش‌های ویژه امامان معصوم علیهم السلام شمرده شده است؛ از این رو، بیان چنین تحلیلی از سوی گوینده، قرینه‌ای دیگر بر انتساب روایت به امام علیه السلام به شمار می‌رود.

در مجموع، این نمونه‌ها نشان می‌دهد که گاه محتوای پاسخ و نوع تعبیر به‌کاررفته در آن، خود به مثابه قرینه‌ای دلالتی عمل می‌کند و احتمال صدور روایت از امام معصوم علیه السلام را تقویت می‌سازد. چنین قرائنی، هرچند به‌تنهایی مفید قطع نیستند، در کنار سایر شواهد صدوری و متنی می‌توانند در فرایند احراز مرجع اضمار و دستیابی به وثوق عرفی نسبت به صدور روایت نقش مهمی ایفا کنند.

۳-۲. نقل از معصومان علیهم السلام پیشین

در برخی روایات مضمَر، گوینده در مقام پاسخ‌گویی، به گفتار، رفتار یا تقریر یکی از امامان معصوم علیهم السلام - به‌ویژه پدر خویش - استناد می‌کند. این گونه استشهادها، در

سنت حدیثی امامیه، غالباً از خود امامان علیهم‌السلام صادر می‌شده است؛ زیرا حجیت قول و فعل، به نحو استقلالی، ویژه معصومان علیهم‌السلام دانسته می‌شده و استناد فقهی به رفتار دیگران، جز درباره ایشان، چندان متعارف نبوده است. از این رو، چنین تعبیری می‌تواند در شمار قرائن دلالتی و متنی مؤثر در احراز مرجع اضمار قرار گیرد.

الف) «... عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الطَّلَاقِ فَقَالَ عَلَى طَهْرٍ وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام يَقُولُ لَا يَكُونُ طَلَاقٌ إِلَّا بِالشُّهُودِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنَّ طَلَقَهَا وَ لَمْ يُشْهَدْ ثُمَّ أَشْهَدَ بَعْدَ ذَلِكَ بِأَيَّامٍ فَمَتَى تَعْتَدُ فَقَالَ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي أَشْهَدَ فِيهِ عَلَى الطَّلَاقِ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۲، ص ۲۸).

در این روایت، پاسخ‌دهنده در مقام بیان حکم طلاق، به سیره قضایی و گفتار علی عليه السلام استناد می‌کند و آن را مستند حکم قرار می‌دهد. این نحوه احتجاج به فعل و قول امام پیشین، در فضای حدیثی امامیه، غالباً از سوی امامان علیهم‌السلام صورت می‌گرفته است؛ زیرا آنان سنت معصومان پیش از خود را به مثابه حجت شرعی تلقی و نقل می‌کردند. از این رو، استناد مزبور می‌تواند قرینه‌ای بر صدور روایت از معصوم عليه السلام باشد.

ب) «... أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِنْتِ إِبْلِيسَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ رَعَفَ بَعْدَ مَا تَوَضَّأَ دَمًا سَائِلًا فَتَوَضَّأَ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶۷).

در این گزارش، گوینده در مقام استنباط حکم وضو پس از خون دماغ شدن، به فعل پدر خویش استناد می‌کند و آن را مبنای پاسخ قرار می‌دهد. روشن است که چنین استنادی، اگر از یک راوی عادی صادر شود، فاقد حجیت مستقل خواهد بود؛ زیرا در منطق حدیثی امامیه، فعل غیر معصوم به‌تنهایی منشأ اعتبار شرعی تلقی نمی‌شود. از این رو، استناد به فعل «پدر» در مقام بیان حکم، ظهور در آن دارد که مراد از پدر، امام معصوم عليه السلام است و خود گوینده نیز در جایگاه امام قرار دارد.

ج) «... قَالَ عليه السلام: كَانَ أَبِي عليه السلام يُضَمِّنُ الصَّائِعَ وَالْفَصَّارَ مَا أَفْسَدَا وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَتَقَفَّضُ عَلَيْهِمْ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۱۴۷؛ نیز بنگرید: عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۳۷۱؛ ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۱۸، ص ۱۸۷؛ ج ۱۴، ص ۳۶۶؛ ج ۱۰، ص ۴۸۷؛ ج ۶، ص ۲۴۴).

در این روایت نیز گوینده برای تبیین حکم ضمان صنعتگران، به سیره پدر خویش و رفتار علی بن الحسین (علیه السلام) استناد می‌کند. این نحوه استشهاد به عملکرد امام پیشین، به‌ویژه با تعبیر «کان اُبی»، از تعبیری است که در بسیاری از روایات ائمه (علیهم السلام) مشاهده می‌شود و ظهور در آن دارد که گوینده خود در سلسله امامت قرار دارد. بنابراین، چنین بیانی می‌تواند قرینه‌ای در جهت انتساب روایت به معصوم (علیه السلام) تلقی شود.

بر این اساس، استناد به گفتار یا کردار امامان پیشین، به‌ویژه با تعبیری مانند «کان اُبی» یا نقل مستقیم سیره آنان در مقام افتا و پاسخ‌گویی، از جمله شواهدی است که در تحلیل متنی روایات مضمَر اهمیت دارد. این قرائن، هرچند به‌تنهایی اثبات‌گر قطعی مرجع اضمار نیستند، در کنار سایر شواهد صدوری و دلالتی می‌توانند در حصول وثوق عرفی نسبت به انتساب روایت به امام معصوم (علیه السلام) نقش مؤثری ایفا کنند.

۳-۴. قرائن عام

برخی روایات مضمَر، افزون بر شواهد خاصی که پیش‌تر گذشت، دربردارنده قرائن عامی هستند که ذیل عناوین یادشده قرار نمی‌گیرند؛ اما مجموع فضای روایت، نوع تعبیر، یا ویژگی‌های خاص گزارش، بر صدور آن از معصوم (علیه السلام) دلالت می‌کند. این‌گونه قرائن، هرچند غالباً ظهور مستقلاً در تعیین مرجع ضمیر ندارند، در کنار دیگر شواهد متنی و صدوری می‌توانند در تقویت انتساب روایت به امام (علیه السلام) نقش‌آفرین باشند.

الف) «مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْكَشِيرِيُّ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَكْفُوفِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ بُكَيْرٍ قَالَ: لَقِيتُ أَبَا بَصِيرٍ الْمُزَادِيَّ فَقَالَ أَيْنَ تُرِيدُ قُلْتُ أُرِيدُ مَوْلَاكَ قَالَ أَنَا أَتُبِعُكَ فَمَضَى فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ أَحَدُ النَّظَرِ إِلَيْهِ وَقَالَ هَكَذَا تَدْخُلُ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ جُنُبٌ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ غَضَبِكَ وَقَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ لَا أَعُوذُ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۱۲).

در این روایت، چند قرینه بر انتساب سخن به امام معصوم (علیه السلام) دلالت دارد. نخست تعبیر «أُرِيدُ مَوْلَاكَ» است که در ادبیات روایی امامیه غالباً درباره امام (علیه السلام) به

کار رفته است. افزون بر آن، تعبیر «بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ» ظهوری روشن در منازل اهل بیت (علیهم السلام) دارد؛ زیرا اطلاق «خانه‌های پیامبران» بر غیر خاندان نبوت، در فرهنگ حدیثی امامیه متعارف و شناخته شده نیست. از این رو، مجموع این تعبیر قرینه‌ای فراهم می‌آورد که مراد از ضمیر مستتر در روایت، امام معصوم (علیه السلام) است.

ب) «وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَكَّرْنَا خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ تُجِبُ أَنْ أُوْرِيكَهُ فَقُلْتُ نَعَمْ فَدَعَا بِحُقٍّ مَخْتُومٍ فَفَتَحَهُ فَأَخْرَجَهُ فِي قُطْنَةٍ فَإِذَا خَلَقَتْهُ فِصَّةٌ وَفِيهِ قَصٌّ أَسْوَدُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ سَطْرَانٌ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ إِنَّ قَصَّ النَّبِيِّ ﷺ أَسْوَدُ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۷۹).

با توجه به آن که خاتم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شمار ودایع امامت دانسته شده و نگهداری آن، بنابر روایات، در اختیار امامان معصوم (علیهم السلام) بوده است (بنگرید: صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۶)، می‌توان این روایت را نیز از جمله مضمراتی دانست که قرائن درونی آن بر صدور از امام (علیه السلام) دلالت دارد. افزون بر این، گزارشی معتبر در دست نیست که نشان دهد انگشتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اختیار دیگران غیر از اهل بیت (علیهم السلام) قرار داشته است. از این رو، توانایی ارائه و معرفی چنین یادگار ویژه‌ای، خود قرینه‌ای بر آن است که گوینده از امامان معصوم (علیهم السلام) بوده است.

در پایان، بار دیگر باید تأکید کرد که شواهد و قرائن یادشده، ماهیتی قرینه‌ای و اطمینان‌آور دارند و مقصود از طرح آنها، اثبات منطقی و قطعی انتساب هر روایت مضمر به معصوم (علیه السلام) نیست. چه بسا در برخی موارد، یک قرینه به تنهایی برای حصول وثوق عرفی کافی باشد و در مواردی دیگر، تنها از رهگذر انضمام چند شاهد و تجمیع قرائن، اطمینان لازم در افق ذهنی فقیه حاصل گردد. در مقابل، هرگاه قرائن موجود نتواند اتصال روایت به منبع و حیانی را احراز نماید، مقتضای احتیاط علمی آن است که در پذیرش روایت مضمر و ترتیب آثار فقهی یا غیر فقهی بر آن، توقف شود.

نتیجه‌گیری

از تحلیل و واکاوی دیدگاه‌های فقیهان امامیه در مسئله اضممار و بررسی

رویکردهای ایشان در مواجهه با این دسته از روایات، می‌توان به چند نتیجه بنیادین دست یافت. نخست آن‌که خبر مضمّر، در حالت ابتدایی، در شمار روایات فاقد اعتبار سندی قرار می‌گیرد؛ زیرا تا هنگامی که انتساب آن به مصدر وحیانی و نهاد عصمت احراز نگردد، قابلیت استناد فقهی و حدیثی نخواهد داشت. از همین رو، مسئله اصلی در مواجهه با مضمرات، نه صرف وجود اضمار، بلکه امکان اثبات اتصال روایت به معصوم علیه السلام از رهگذر قرائن و شواهد معتبر است.

بررسی میراث حدیثی و فقهی امامیه نشان می‌دهد که فقیهان شیعه در طول تاریخ، پیوسته کوشیده‌اند چالش اضمار را برطرف ساخته و این گروه از روایات را، در صورت فراهم بودن شواهد لازم، به دایره حجیت بازگردانند. این اهتمام، خود بیانگر آن است که مضمرات در نگاه ایشان به طور مطلق مطرود نبوده، بلکه قابلیت اعتبارسنجی و احراز داشته‌اند و از این رو، فقیهان برای حل این مسئله از شیوه‌ها و فرایندهای گوناگون بهره برده‌اند. در میان این روش‌ها، شواهد و قرائن متنی جایگاهی ویژه یافته است؛ به گونه‌ای که بسیاری از فقیهان امامیه، تصریح یا اشعار دارند که تحلیل متن حدیث و دقت در ویژگی‌های درون‌متنی آن، نقشی اساسی در حل چالش اضمار و مسندسازی روایات مضمّر ایفا می‌کند. بر این اساس، توجه به ساختار روایت، نوع خطاب‌ها، سبک پرسش و پاسخ، و تعبیر خاص به کاررفته در متن، از ضرورت‌های پژوهش حدیثی در این حوزه به شمار می‌رود.

بر پایه بررسی انجام‌گرفته بر حدود سه هزار روایت مضمّر فقهی در کتاب وسائل الشیعه، به نظر می‌رسد که شواهد متنی قابل تقسیم به سه دسته اصلی اند: نخست، کاربرد تعبیر ویژه‌ای مانند «یا سیدی»، «جعلت فداک» و نظایر آن که استعمالشان در خطاب با غیر معصوم علیه السلام در فرهنگ روایی امامیه چندان متعارف نبوده است؛ دوم، طرح پرسش‌هایی با ماهیت و سطحی خاص که معمولاً تنها از امام علیه السلام پرسیده می‌شده و ناظر به مرجعیت علمی و دینی ایشان است؛ و سوم، پاسخ‌هایی مشتمل بر تعبیر، معارف و مضامینی ویژه که صدور آن‌ها از غیر معصوم علیه السلام، با توجه به فضای حدیثی امامیه، بعید یا خلاف ظاهر می‌نماید. مجموع این شواهد، هرچند در همه موارد مفید قطع نیست، می‌تواند در کنار دیگر قرائن، زمینه حصول وثوق عرفی

نسبت به انتساب روایت به امام معصوم علیه السلام را فراهم آورد.

فهرست منابع

۱. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا. (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. حکیم، سید محمدسعید. (۱۴۲۸ق). الکافی فی أصول الفقه. بیروت: دارالهیال.
۳. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۱۷ق). الفائق فی غریب الحدیث. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴. زنجانی، محمدباقر. (بی تا). تحریر الاصول. نجف اشرف: مطبعة النعمان.
۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتابفروشی داوری.
۶. شیرازی، سید محمد. (۱۴۲۶ق). الوصول إلى کفایة الأصول. قم: دار الحکمة.
۷. صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۸. طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۱۱ق). کتاب الغیبة. قم: دار المعارف الإسلامیه.
۹. عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۱۱. کنی تهرانی، علی کنی. (۱۴۲۱ق). توضیح المقال فی علم الرجال. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
۱۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۲۰ق). الوجیزة فی الرجال. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۱۳. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. قم: کنگره شیخ مفید.
۱۴. نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵ش). رجال النجاشی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المشرفة.
۱۵. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.